

علی و سارا در حیاط مشغول بازی بودند که پدرشان وارد حیاط شد. پدر دو نان تازه در دستش بود. بچه‌ها بدو بدو سمت پدرشان رفتند و بعد از سلام به پدرشان گفتند: «می‌شه بهمون یکم نون بدی؟» پدرشان گفت: «اول باید دست‌های‌تان را ببینم. وقتی دست‌های‌شان را دید، گفت: «دست‌های‌تان خیلی کثیف است. تا من نان را به آشپزخانه می‌برم، شما هم دست‌های‌تان را بشوید». وقتی پدرشان داخل خانه رفت، علی به سارا گفت: «ما که دست‌هامون کثیف نیست. دیگه برای چی بریم دست‌هامون رو بشویم؟» سارا گفت: «نه، میکروب‌ها خیلی ریز هستند و ما اون‌ها رو نمی‌بینیم. ما باید دست‌هامون رو بشویم». علی گفت: «من که نمی‌شویم!» سارا گفت: «من برم دست‌هام رو بشویم». علی دست‌هایش

را نشست و با همان دست‌های کثیفش نان را خورد. بعد از اینکه نان را خوردند، علی دل‌درد گرفت چون میکروب‌هایی که روی دستش بودند، وارد شکمش شدند. سارا به علی گفت: «دیدی آخر چی شد! اگر حرف من را گوش می‌کردی دل‌درد نمی‌گرفتی و میکروبی وارد بدنت نمی‌شد.

الان باید بریم دکتر تا خوب بشی». بعد علی با پدر و مادرش به مطب دکتر رفت. علی داروهایی که دکتر داده بود را خورد و خوب شد. بچه‌های خوب شما همیشه باید تمیز باشید و هر موقع که بخواهید غذا بخورید باید حتماً قبلش دست‌های‌تان را بشوید تا خدایی نکرده مریض نشوید. پس همیشه تمیز باشید.

ما که دست‌هامون کثیف نیست!

اسرا فریسات ۱۳ ساله

